

مقایسه اصول فرهنگ نگاری و فرایندهای واژه‌نگاری فرهنگ کردی خال و فرهنگ فارسی معین

Comparison Of Lexicographic Principles And Lexicographic Processes Of The Khal And Moein Persian Languages

Nasrin Ali AKBARI*

Article Type: Research Article // Gotara Lêkolîni
Received // Hatîn: 13.03.2025
Accepted // Pejirandin: 22.04. 2025
Published // Weşandin: 29.11.2025
Pages // Rûpel: 20-43
DOI: 10.55106/kurdiname.1657145

This work is licensed under the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License (CC BY NC)
<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>

Citation/Atîf: Ali Akbar, Nasrin, معین, 2025, Kurdiname, 12, r.20-43.

Plagiarism/Întîhal: This article has been reviewed by at least two referees and scanned via ithenticate plagiarism website
// *Ev gotar herî kêr ji aliyê 2 hakeman va hatiye nirxandin û di malpera întîhalê ithenticate ra hatiye derbaskirin.*

چکیده

این پژوهش دو فرهنگ یک زبانه/لغت کردی، فرهنگ خال، از شیخ محمدی خال (1904-1989 م.)، عالم، فقیه، مفسر، حقوق‌دان و فرهنگ‌نویس کرد، زاده سلیمانیه عراق و فرهنگ فارسی از دکتر محمد معین (1297-1350)، زاده‌شده در رشت، اولین دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، استاد، محقق، مؤلف، رئیس لغت‌نامه دهخدا بعد از علی‌اکبر دهخدا و پدیدآورنده فرهنگ فارسی معین را از نظر اطلاعات مدخلی به صورت تطبیقی بررسی می‌کند. گردآوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای و انجام پژوهش به روش توصیفی — تحلیلی خواهد بود. حجم نمونه 100 واژه به صورت اتفاقی از تمامی حروف الفبا، — سهم هر فرهنگ 50 کلمه اعم از واژه، ترکیب، اسم‌های خاص و اصطلاحات در حوزه‌های گوناگون زبانی مانند موسیقی، عروض و .. است. - این جستار در پی پاسخ به این پرسش‌ها است: شباهت‌ها و تفاوت‌های دو فرهنگ در چیست؟ این دو فرهنگ، واژه‌های هم‌آوا، هم‌نویسه و چند معنا را چگونه ارائه کرده‌اند؟ کدام یک به استاندارد‌های بین‌المللی فرهنگ‌نگاری نزدیک‌تر هستند؟

کلیدواژه‌ها: فرهنگ‌نگاری، فرهنگ یک‌زبانه، مدخل واژگان، فرهنگ خال و فرهنگ فارسی معین.

Abstract

This study comparatively examines two monolingual dictionaries of Kurdish words, the Khal Dictionary, by Sheikh Mohammadi Khal (1904-1989), a Kurdish scholar, jurist, commentator, jurist, and lexicographer, born in Sulaymaniyah, Iraq, and the Persian Dictionary by Dr. Mohammad Moin (1297-1350), born in Rasht, the first Persian language graduate from Tehran University, professor, researcher, author, head of the Dehkhoda Dictionary after Ali Akbar Dehkhoda, and creator of the Moin Persian Dictionary, in terms of entry information. The data will be collected through library research and the research will be conducted using a descriptive-analytical method. The sample size is 100 words randomly selected from all letters of the alphabet - each culture's share is 50 words and term - and it seeks to answer these questions: What are the similarities and differences between the two cultures? How have these two cultures presented homophones, homographs, and multiple meanings? Which one is closer to international lexicographic standards?

Keywords: Lexicography, monolingual dictionary, vocabulary entry, Khal dictionary, and Moein Persian dictionary.

*Associate Professor of Persian Language and Literature, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran: naliakhbary@yahoo.com, <https://orcid.org/7619-2342-0002-0000>

مقدمه

فرهنگ‌نویسی در چند دهه اخیر فعالیتی حرفه‌ای است که با اصول و قواعد پذیرفته‌شده و ارتباطات بین‌المللی شکل می‌گیرد. حال آن‌که در گذشته مشغله‌ای بود که عده‌ای خاص واژگان را جمع‌آوری و طبق میل و سلیقه خود تنظیم می‌کردند.

موضوع فرهنگ به طور خاص «واژه» است و یک فرهنگ طبعاً به واژه‌شناسی می‌پردازد. واژه‌ها ساختارهای گوناگونی دارند، و به ترتیب الفبا همراه با توضیح یا توضیحاتی در باره معنی، تلفظ، املا و معادل‌های آن در همان زبان یا اگر دو یا چند زبانه باشد در زبان‌های دیگر است. بر این اساس، می‌توان فرهنگ را کتابی مرجع با فهرستی از واژه‌ها، به ترتیب الفبا دانست که بر اساس ویژگی‌های خاص، به معنی واژه‌ها می‌پردازد.

به لحاظ تاریخی، فرهنگ‌نویسی قدمتی به اندازه نوشتار دارد. زیرا بشر برای برقراری ارتباط بایستی درکی مشترک از واژه‌ها داشته باشد. گرچه، اکنون به یاری زبان‌شناسی به کاربرد واژه‌ها در امر ارتباط علمی‌تر نگریسته می‌شود، طبعاً فرهنگ‌نویسی نیز باید مسیری علمی‌تر بییماید.

پیشینه

چناری (1387)، 52 واژه که گمان می‌رفته است اختلاف تلفظ دارند (مصوت هجای اول گاهی A و گاهی E بوده است) انتخاب شده، آن‌ها را یک متن گنجانده‌اند و سپس به طور میدانی از 1460 نفر از ساکنین شهر تهران خواسته‌اند که آن‌ها را تلفظ کنند و از این طریق ضعف روش فرهنگ‌های لغت فارسی در ثبت تلفظ واژه‌ها را بررسی و علل اختلاف تلفظ در آن‌ها را مورد بحث قرار داده است.

گیتی‌فروز (1392)، هنگام تصحیح دیوان بدر چاچی به واژگانی برخورد کرده که در فرهنگ‌های موجود ندیده که حاصل حضور بدر در شبه قاره است. پژوهشگر آن را به کمک دو شرح دیوان بدر جمع‌آوری و معانی آن‌ها را ضبط کرده است.

بهرامی (1392)، شعر فوق‌الدین احمد یزدی، شاعر مهاجر ایرانی به دیار هند در قرن یازدهم ه.، را مطالعه کرده است. او آن را نه تنها مورد توجه اهل سخن دانسته بلکه توجه فرهنگ‌نویسان را نیز برانگیخته است. در لغت‌نامه دهخدا بیش از 80 واژه از فرهنگ‌های لغت آمده که شواهد آن همگی از دیوان فوقی است. در برخی از موارد شعر او تنها شاهد برای لغت است و در برخی موارد نیز شاهی برای لغت نیامده است. برخی از واژه‌های او در لغت‌نامه‌ها مدخل نشده‌اند و برخی از واژگان به‌کاررفته در دیوان او در معنایی به کار رفته که در لغت‌نامه درج نشده است.

اسکندی (1397)، چند واژه (آب‌اندازک، آبچک، آب سنگ‌زده، آرایش‌پاره و آریچ) را بر اساس فرهنگ لغت عربی به فارسی دیباج‌الاسماء (719 ه. ق.) و نیز چند شاهد شعری از قرن هشتم برای کلماتی مانند (آبخوار، آب‌دستان، آب‌دستگاه، آبروشن، آب‌روشن، آتنگ، آدرم، آردهاله، آرخ، آسوخته، آسوده، آکنده، آمیزه، آمیزه‌مو، ابریشم‌گزار) را پیشنهاد داده است.

اکبری‌زاده و زمانی‌فروش (1402)، در دو سطح ساختاری کلان و خرد فرهنگ اصطلاحات ادبی عربی - فارسی را بررسی کرده‌اند. در سطح کلان آن را دارای نقصان می‌بینند. در سطح خرد برای اصطلاحات ادبی فارسی از روش قرضی استفاده شده است و برای اصطلاحات عربی از اشتقاق و ترکیب. در

جستجوی انجام شده پژوهشی در باره فرهنگ خال و فرهنگ معین دیده نشد، با توجه به اهمیت این فرهنگ‌ها و همزمانی آن‌ها با همدیگر، شایسته است که این دو فرهنگ با یکدیگر مقایسه شوند.

مبانی نظری

هر چند، به نظر می‌آید که از ابتدای قرن بیستم میلادی، فردینان دو سوسور زبان را به عنوان یک نظام مطرح کرد و زبان‌شناسان به پیچیدگی این نظام اشاره کرده‌اند، اما باید دانست که پرداختن به نظام‌مندی زبان سابقه طولانی دارد، «زبان نظامی است بسیار پیچیده، در واقع زبان پیچیده‌ترین نظامی است که انسان با آن سروکار دارد. از نوشته‌های تاریخی برمی‌آید لااقل بیست و پنج قرن است که به ساخت این نظام توجه کرده است» (باطنی، 1367: 60). هر چند، «به نظر محققان جدید، قسمت بزرگی از ساخت زبان و نیز قسمت عمده‌ای از مکانیسم یادگیری آن از راه تکامل زیستی بشر، در طول قرن‌ها به وجود آمده و امروز ذاتی همه انسان‌ها در سرتاسر جهان شده است» (باطنی، 1363: 12). اما باید دانست که آموزش زبان نیز اهمیت خاص خود را دارد. یکی از ابزارهای آموزش زبان فرهنگ لغت است.

زبان‌شناسی در سال‌های اخیر دو حوزه مربوط به فرهنگ‌نویسی را بیش از پیش مورد توجه قرار داده و افق‌های جدیدی نسبت به آن‌ها گشوده است؛ یکی مربوط به چگونگی کاربرد واژه در امر ارتباط و دیگری حوزه معنی‌شناسی است. این دو حوزه زبان‌شناسی در دهه‌های اخیر دچار تحول، گسترش و عمق شده و نظریاتی گوناگون که حاصل فرضیاتی است که بر اساس مشاهدات مکرر و عموماً معتبر حاصل شده، در باره آن به وجود آمده است.

لئونارد بلومفیلد نخست در سال 1926 م. اصول موضوعه‌ای را برای تدوین کرد و دست به توصیف مفاهیمی مانند «واژه»، «پاره گفتار»، «جامعه زبانی»، «اجزای کلام» و «دگرگونی زبانی» زد. چند تن از زبان‌شناسان این اصول را تغییر، بسط و گسترش دادند و شرح کردند. گرچه، هدف آنان، نگارش فرهنگ نبوده است اما اصول موضوعه آنان را می‌توان برای نقد فرهنگ‌نویسی مورد توجه قرار داد. این اصول عبارتند از:

- 1) واژه‌های یک زبان یا یک گونه زبانی چگونه در فرهنگ توصیف و تعریف شده‌اند؟
- 2) واحد بنیادین در تدوین فرهنگ «واحد واژگانی» یعنی ترکیب صورت و معنا است.
- 3) آیا فرهنگ‌ها تمامی جنبه‌های واژگان یک زبان یا گونه زبانی را توصیف کرده‌اند یا فقط یک یا چند جنبه آن را مورد توجه قرار داده‌اند؟
- 4) در تدوین فرهنگ به چه میزان از «فرازبان» برای تجزیه و تحلیل و ارائه اطلاعات استفاده شده است؟
- 5) برآوردن نیازهای کسانی که فرهنگ مورد استفاده آنان قرار می‌گیرد و فرهنگ‌ها بر همین اساس مورد ارزیابی قرار می‌گیرد (بلومفیلد، 1379: 45).

توصیف

گرچه، فرهنگ‌نویسی کاری فراتر از توصیف است. اما اولین اصل فرهنگ‌نویسی را توصیف عناصر واژگانی دانسته‌اند. این کار بر اساس نظم ویژه‌ای آرایش می‌یابد. هر چند، در این روند کاربردهای موجود ثبت می‌شوند اما قواعد هنجاری یا تجویزی در باره این‌که واژه‌ای چگونه به کار رود یا از کاربرد کدام واژه باید اجتناب کرد، وضع نمی‌گردد. باید توجه داشت که معیارهای درستی زبان همسان نیست. کاربرد

زبان از نسلی به نسل دیگر دگرگون می‌شود و از گویشی به‌گویی دیگر و از سبکی به‌سبک دیگر فرق می‌کند. ممکن است در یک گونهٔ زبانی کاربرد واژگانی‌ای صحیح باشد اما در گونه‌ای دیگر نادرست به‌شمار رود. یا حتی واژه‌ای در یک گروه اجتماعی عامیانه، عامیانهٔ مبتذل (Taboo) تلقی شود، اما در گروه اجتماعی دیگر چنین نباشد. این نکات نشان می‌دهد که زبان پدیده‌ای است که تغییر و تحول می‌پذیرد. زبان‌شناسان این تحولات را به دو صورت می‌دانند؛ «تحول درونی و تحول برونی. تحول درونی، تحولی است که در درون زبان، بدون دخالت عامل‌های خارجی، انجام می‌پذیرد. تحول برونی، تحولی است که بر اثر عامل‌های خارجی، از جمله زبان‌های بیگانه انجام می‌گیرد» (ابوالقاسمی، 1385: 15). در چنین مواقعی تصمیم‌گیری بر عهدهٔ فرهنگ‌نویس است. او است که تصمیم می‌گیرد که این چنین واژگانی را چگونه توصیف و معرفی کند.

اغلب فرهنگ‌های عمومی زبان معیار را در نظر دارند که تحصیل‌کردگان و فرهیختگان به‌کار می‌برند، این رویکرد سبب می‌شود که فرهنگ‌نویسان نیز به روند معیارسازی زبان کمک کنند که از آن با عنوان «تثبیت» یاد می‌شود. این کار مانند تلاش‌های عمدی برنامهریزان زبان در جوامع کوچک است. گرچه، هدف مهم فرهنگ‌ها تثبیت کاربرد است، اما باید دانست هدف اصلی نیست. هدف اصلی اغلب فرهنگ‌نویسان یاری‌رسانی به کاربران زبان در موقعیت‌هایی است که تعارض یا نقصان ارتباطی پیش می‌آید. یکی دیگر از جنبه‌های زبان که مورد توجه فرهنگ‌نویس قرار می‌گیرد؛ تلفظ، ریشهٔ واژه‌ها و عبارات است که سبب یافتن مترادف مناسب می‌شود.

واحد واژگانی

واحد واژگانی به منزلهٔ واحد بنیادین تدوین فرهنگ است. فرهنگ‌نویس به‌منظور سامان‌دادن به تودهٔ پراکندهٔ واژگان زبان، نیازمند پالودن ابزارهای مفهومی خود است. آیا واژه به رشته‌ای متوالی از اصوات (واج‌شناسی) یا رشته‌ای از حروف (نوشتار) اشاره دارند، آیا جنبهٔ صرفی در نظر گرفته شود یا معناشناختی، آیا تمام گونه‌های صرفی و اشتقاقی یک واحداند یا چند واحد؟

بعد از این که فردینان دو سوسور الگوی دو بُعدی نشانه (sign) را به عنوان واحد اصلی زبان‌شناسی ارائه کرد، تحلیل واژگانی و معنایی، بنا به اهداف جرح و تعدیل شد و تغییر کرد. واژه در مقام نشانه، دو جنبهٔ صوری (آوایی/ خطی) و محتوایی (معنایی) یافت. این طرز تلقی در عمل دچار اشکال شد زیرا همواره میان صورت و معنای واژه رابطهٔ یک‌به‌یک نیست. از این روی، بسیاری از مسائل فرهنگ‌نویسی، حتی اگر بر این اساس نیز نوشته شود، ضمن حفظ مسائل و اشکالات پیشین، از این طریق، راه حلی نمی‌یابند.

جنبه‌های واژگان زبان

معمولاً واژگان یک زبان بر اساس نظریه‌ای در یک فرهنگ توصیف می‌شود تا روابط معنایی مختلفی که تک‌واژه‌های قاموسی با هم دارند را توصیف کنند. اما همواره تمام جنبه‌های واژه‌ها توصیف نمی‌شود. زیرا پای انتخاب در میان است. فرهنگ‌نویس آگاهانه تصمیم می‌گیرد که کدام جنبه‌ها از زبان را در فرهنگ خود توصیف کند. از سوی دیگر نیروی کار و تقسیم کار میان اعضای همکار هم شرط است. زیرا یک فرهنگ حاصل کار جمعی است نه فردی. حجم فرهنگ نیز شرط است. از سوی دیگر جنبه‌های تاریخی و همزمانی واژه‌ها هم معمولاً لحاظ نمی‌شود. از سوی دیگر، بافت‌های گوناگون کاربرد واژه که

معناهای گوناگونی را ایجاد می‌کند نیز مورد توجه قرار نمی‌گیرد. با لحاظ تمام این موارد و موارد بیشتر باید دانست در یک فرهنگ نمی‌توان حق مطلب را به‌طور کامل ادا کرد.

فرازبان

مراد از فرازبان روش گفتگو در باره زبان و طریقه تحلیل و ارائه اطلاعات زبانی است که می‌تواند، به شیوه‌ای مفید فراراه تدوین فرهنگ باشد. واحدهای واژگانی از صورت آوایی و محتوای معنایی تشکیل شده‌اند. به تنهایی و به‌طور مجزا عمل نمی‌کنند. واحدهای واژگانی از عناصر کوچکتر (واج، هجا، حرف و تکواژ) تشکیل شده‌اند که در هم‌بافت‌های بزرگتر (گروه، بند، جمله و پاراگراف) درون‌گیری می‌شوند که آن‌ها نیز به نوبه خود بخشی از بافت گسترده‌تر غیرزبانی و انواع زبانی هستند.

می‌توان دست کم دو چهارچوب بدیل برای صورت‌بندی این روابط ارائه داد:

(الف) تقسیم ساختارهای زبانی به تعدادی «لایه» که در راستای آن بتوان واحدها را به صورت شبکه‌ای در هم‌بافته از کوچک‌ترین و ساده‌ترین آن‌ها تا بزرگ‌ترین و پیچیده‌ترین آن‌ها (واج‌شناسی، دستگاه خط، واژگان‌شناسی، دستور، بافت‌شناسی) مرتبه‌بندی کرد. هر لایه‌ای به تعدادی زیر لایه (مثلاً: آواشناسی (واج، هجا و پایه)، دستور (تکواژ، واژه، گروه، بند و جمله) تقسیم کرد.

(ب) تمایز میان جنبه‌های نشانه‌شناختی: می‌توان برای هر نشانه زبانی دست کم سه جنبه در نظر گرفت:

جنبه معنایی: (در پیوند با معنا شکل می‌گیرد)، جنبه نحوی: (در پیوند با دیگر نشانه‌های زبان پدیدار می‌شود) و جنبه کاربردشناسی (در پیوند با عناصر حاضر در بافت کلامی ایجاد می‌شود).

این الگوهای سلسله‌مراتبی و ساختاری، معادنی هستند که فرهنگ‌نویسان از میان آن‌ها عناصری را برمی‌گزینند و به منزله ابزارهای مناسب به‌کار می‌گیرند. به عبارت دیگر، این الگوهای سلسله‌مراتبی و ساختاری زراد خانه‌هایی هستند که فرهنگ‌نگاران از میان آن‌ها عنصرهایی را برگزیده و به منزله ابزارهای مناسب تلقی کرده‌اند. دو مثال از چارچوب زبانی (الف) و یک مثال از چارچوب نشانه‌شناختی (ب) برای نشان دادن کاربرد این اصول کلی در فرهنگ‌نگاری کافی خواهد بود.

چهار اصل ذکر شده اول ناظر بر موقعیت داخلی فرهنگ‌نویسی و برآوردن نیاز مخاطبان به موقعیت بیرونی فرهنگ‌نویسی مرتبط است. در حقیقت، انگیزه اصلی فرهنگ‌نویسی همین است و فرهنگ‌ها بر این اساس مورد سنجش قرار می‌گیرند. از این روی، بزرگان به این هدف‌گذاری پاسخ‌های گوناگونی داده‌اند و ارزش هر فرهنگ را نتیجه برآورده کردن نیاز مخاطبان دانسته‌اند. سموئل جانسون (1747 م.) ارزش فرهنگ را صرفاً به خشنودی منتقد وابسته نمی‌بیند، بلکه هدف اصلی آن را هدایت زبان‌آموز و مخاطب می‌داند. یاکوب گریم (1854)، زبان‌شناس، دستوری و فرهنگ‌نویس آلمانی نیز هدف را وابسته به فراگیر آن دانسته است. بر این اساس که هدف اصلی فرهنگ کاربر (user)، آن است. در این‌جا این سؤال پیش می‌آید، مخاطبان فرهنگ را در چه موقعیتی و با چه هدف به‌کار می‌برند؟ طرح چنین پرسشی پای جامعه‌شناسی کاربران فرهنگ را به میان می‌آورد که فهرست طولیلی از پرسش‌های گوناگون را شکل می‌دهد که هدف این جستار نیست.

فرهنگ‌نویسی

فرهنگ‌نویسی فراتر از تألیف و به نوعی آفرینش هنری استخراج معانی همراه با کاربرد آن‌ها از متون معتبر و تبیین واضح و کامل در حداقل کلمات است. «فرهنگ‌نویسی فعالیت علمی و مفید است زیرا

موجب برآورده شدن نیاز کاربران می‌گردد» (آلن دیویس، 2004: 56). انگیزه اصلی تمامی فرهنگ‌های لغت برآورده کردن نیاز مخاطبان است و بر این اساس نیز مورد قضاوت و ارزیابی صاحب‌نظران قرار می‌گیرند. می‌توان نیاز کاربران را به دو دسته تقسیم کرد؛ نیاز آنان «یا نیاز ارتباط‌محور است یا دانش‌محور» (شریفی و قطره، 1398: 103).

ساختار

ساختار فرهنگ به معنای چگونگی و ترتیب قرارگرفتن اطلاعات در آن است. در فرهنگ‌نویسی علمی و روشمند، ابتدا شیوه‌نامه‌ای از اصول علمی و قراردادی، تدوین و سپس فرهنگ بر اساس آن تنظیم می‌شود تا فرهنگی با ساختار نظام‌مند و منسجم پدیدآید. صاحب‌نظران ساختار را به دو دسته «کلان» و «خرد» تقسیم می‌کنند. مراد از ساختار کلان فرهنگ، ساختار و نظام درونی کل آن است اعم از مدخل‌ها، فهرست اعلام، جدول‌ها و هر آنچه به عنوان نوعی اطلاعات در فرهنگ ذکر می‌شود (هارتمن، 1998: 190). ساختار خرد فرهنگ شامل واژه در مدخل به شکل متعارف آن، اطلاعات دستور زبانی، تلفظ، معادل‌های متعارف واژه، اطلاعات دانش‌نامه‌ای و ریشه‌شناسی مربوط به هر واژه است (لاندو، 1989: 60).

ساختار صرفی کلمات

شناخت ساختار کلمات یکی از امکاناتی است که با پدیدآوردن معادل‌های مناسب برای مدخل‌ها در فرهنگ‌نویسی حائز اهمیت است. یکی از نتایج عدم شناخت درست ساختار صرفی کلمات، منجر به واژه‌گزینی نامناسب و عدم یکنواختی ساختار مدخل‌ها در فرهنگ‌نویسی می‌شود.

فرهنگ‌ها

فرهنگ‌های خال و معین دو فرهنگ عمومی هستند. اگر چه، هر یک از آنان با بار هنری - ادبی خاص خود عرضه شده‌اند اما هیچ‌یک فرهنگ تخصصی نیستند. بر این اساس این جستار با فرض تعیین ارتباط‌محوری یا دانش‌محوری بودن و برآوردن نیاز مخاطب هر یک از این دو فرهنگ در پی پاسخگویی به چند پرسش است:

- 1) میزان ارتباط‌محوری یا دانش‌محوری هر یک از فرهنگ‌ها چه اندازه‌است؟
- 2) بر اساس شواهد، هر یک از فرهنگ‌ها چه نوع مخاطبی را در نظر داشته‌اند؟
- 3) شگردهای هر یک از مؤلفان، در تنظیم معادل‌های واژه‌ها چگونه است؟
- 4) اصول معادل‌نویسی هر یک از فرهنگ‌ها چگونه است؟

زبان کردی

کردی نامی است عمومی برای یک دسته از زبان‌ها که در نواحی کردنشین ایران، ترکیه، سوریه و عراق رایج است و در برخی جاهای دیگر که مردمان گویشور به کردی به صورت جزیره‌ای زندگی می‌کنند. گرچه، برخی از محققان میان گونه‌های زبان کردی پیوستگی نمی‌بینند و معتقدند که برخی از آن گونه‌ها را باید زبان‌های مستقلی دانست اما این زبان و گونه‌های آن در گستره‌ای از جغرافیایی که ذکر شد کاربرد دارد و از زبان‌های مهم ایرانی دسته غربی به‌شمار می‌رود و دارای اشعار، تصانیف، داستان‌ها و سنت‌های ادبی است.

این زبان مانند هر زبان دیگری مرکز و محل تأثیر و تأثر زبان‌های پیرامون بوده است. نشانه‌ها و آثار زبان‌های فارسی، عربی، زبان‌های باستانی ایرانی، ترکی و ارمنی در آن مشهود است و بسیاری از لغات آن از این زبان‌ها مقتبس شده است. این زبان با زبان فارسی پیوندی عمیق‌تر از اقتباس واژه دارد و در چشم‌اندازی وسیع‌تر از مجموعه زبان‌های هند و اروپایی قرار دارد و طبعاً در این افق با زبان فارسی خویشاوند است. در این زبان فرهنگ‌های متعددی نوشته شده است که یکی از آن‌ها فرهنگ خال است که در این جستار با مقایسه آن با فرهنگ معین، به ارزش و اهمیت آن پرداخته می‌شود.

فرهنگ خال

فرهنگی که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است بی‌تا و بی‌جا است و فقط نام چاپخانه و شماره تلفن آن (چاپ فردوسی 316318)، بر روی صفحه آن مندرج است. مؤلف آن را به پیشگاه تمامی مردمان کرد پیشکش کرده و در مقدمه نسبتاً مختصر آن، اهداف و روش کار خود را توضیح داده است. یک جدول یک صفحه‌ای با چهار ستون دارد که در دو ردیف دو ستونی تعدادی کلمه انگلیسی با نویسه کردی نوشته شده که در مقابل آن ستون معادل‌های کردی آمده است. در ذیل همان ستون یک برش زده شده و پنج واژه فرانسوی با معادل‌های کردی آمده است. به نظر می‌رسد که این‌ها واژه‌های مشابه یافت شده در انگلیسی و فرانسه با زبان کردی باشند.

استاد خال پیشینه‌ای از زبان کردی ارائه کرده، و آن را با زبان مادی مرتبط دانسته است، حال آن که یافته‌های نوین زبان‌شناسی زبان کردی را بیشتر با زبان‌های ایرانی میانه (پارتی و پهلوی) خویشاوند می‌دانند. توضیحات نشان می‌دهد که او هم مانند ویلیام جیمز زبان کردی را از جمله زبان‌های هند و اروپایی می‌داند. در باره کردستان و مرزهای آن سخن گفته است و انواع زبان کردی را برشمرده است. الفبای زبان کردی (27) حرف را با شاهد مثال آورده است. علائم اختصاری به کار رفته در فرهنگ را ذکر کرده و در پاراگراف آخر از ملامحمد کوردی تشکر کرده است.

به نظر می‌رسد، این پژوهشگر، بر خلاف دکتر معین که تیمی از همکاران و دانشجویان او را همراهی کرده‌اند خود یک تنه این فرهنگ را نوشته است. طبعاً سطح انتظار نیز از این فرهنگ باید کمتر باشد. بنا به تاریخ پایان مقدمه (30/8/1959)، این فرهنگ و فرهنگ معین تقریباً هم‌عصر هستند. با این وجود، شیوه این فرهنگ ناظر بر شیوه‌های کهن فرهنگ‌نویسی است و شیوه‌های جدید فرهنگ‌نویسی در آن بازتابی نداشته است. فرهنگ با حرف (ئا) شروع شده و به حرف (ی) پایان پذیرفته است. یک تکمله، شامل اظهار نظر اهل علم در باره فرهنگ خال و فهرستی از اغلاط تایپی در پایان جلد سوم آمده است.

در این پژوهش 50 لغت و اصطلاح به صورت اتفاقی، انتخاب شده است. از هر یک از جلد‌های اول و دوم 17 واژه و اصطلاح و از جلد سوم 16 واژه و اصطلاح برگزیده شده است. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این فرهنگ این است که کلمه مورد نظر را داخل دو ابرو () گذاشته است. برخی از این کلمات یک ساختار کردی دارند و ترکیبات آن‌ها از زبان فارسی وارد کردی شده و فقط نویسه آن‌ها کردی شده است. در مقابل هر واژه یک حرف اختصاری هست. به نظر می‌رسد که این فرهنگ، کاربرد آموزشی داشته و برای آموزش زبان کردی به کردی‌آموزان نوشته شده است. کار او خوشه‌ای است. به این معنا که یک واژه پایه را در نظر گرفته است و تعدادی واژه را که به‌نوعی با آن ارتباط داشته، در ذیل آن آورده است. معانی مجازی و کنایی نیز در ادامه هر واژه آمده است بدون آن‌که اشاره کرده باشد. از علائم سجاوندی استفاده نشده است. از نقطه (.) با فاصله از کلمه‌ها استفاده شده است. ترکیبات و عبارات

فعلى نیز در ذیل همان کلمات آمده است. کلمات شاهد مثال ندارند. در مواردی معادلی از یک گویش دیگر کردی به عنوان معادل ذکر شده است مانند: (راچلهکان) داچلهکان.

1. (ئاتر) د. ئاگر

(ئاتون) ز. توونی همام

ئاگر بپرستی

(ئاتهخانه) جیگای ئاگری

سهماور و همام

(ئاتهشکده) جیگای پرستنی ئاگر

(ئاتهشگا) جیی ئاگری ئاگرپرست. کئیویکی سهخته له جوانرۆ

(ئاتهشک) جوړه برینیکی زۆر پیسه نه‌ندام دائه‌وشینی. ئاگره (د)

(ئاته‌شهی) مه‌ردومی زۆر تووره و ترو.

طبعا (ئاتون): به لحاظ ریشه با آتش ارتباط دارد، اما مؤلف مشخص نکرده است که چه نوع ارتباطی. از سوی دیگر بقیه شواهدی که آمده است ساختار فارسی دارند با نویسه کردی باز هم معلوم نشده است و مخاطب درکی از این رابطه نمی‌یابد.

2. ناخپۆل: قورر هه‌ل شیلان بۆ سواغ و قورره کاری

3. ئه‌لماس: جوړه به‌ردیکی سپیی گران مایه‌یه شووشه‌ی پێ ئه‌بریته‌وه

4. (بایام) بادام

5. پرشه: بریسکانه‌وه‌ی شتی به‌شوق و هک ئه‌ستیره و مانگ و روژ و گه‌لی شتی تر- پرشه‌پرش: پرشه‌ی یه‌ک له‌دوای یه‌ک

6. پۆپرره‌شه: ده‌ردیکه ئه‌گا به‌که‌له‌شیر و مریشک پۆپنه‌ی ره‌ش هه‌له‌ه‌گیرری و ئه‌ی کوژی

7. (پهلولة) جوړه خواردمه‌نیه‌کی شله له ئارد و روڤ دروست ئه‌کړیت.

8. (پنجوله) که گیایه‌کی به‌هارییه و گه‌لای و هک که‌ره‌وز وایه و گولیکی زه‌ردی بچوک ئه‌کړیت.

9. په‌له‌په: نانیکێ تییری‌یه که به ئاگر گهرم بکړیته‌وه بۆ ئه‌وه‌ی سوور ببیته‌وه و ناسک ببی

10. تازه: شتی نوێ شتی جوان که ئاده‌می‌زاد نه‌بی تازه بریین: بریتیه له یه‌کێک که تازه مردوویه‌کی مردبێ تازه‌به‌تازه: خواردمه‌نی‌یه که له‌گه‌ل پێ‌گه‌یشتنی بخوری، میوه (تازه‌به‌تازه) خو‌خه تازه‌پیا که‌وتوو: بریتی‌یه‌له که‌سێک که له‌پاش هه‌ژاری ده‌وله‌مهند بووبی تازه‌قه‌للا: شتی تازه‌ده‌هاتوو تازه‌گی: شتی تازه‌ی نوێ تازی: رووت و قووت 7. ته‌پاوتل: تلدان به پالکه‌وته‌وه

11. (تامساز) ز. خواردن و خوارد

12. ته‌نیابال: بریتی‌یه له که‌سێک که بی‌یارمه‌تی‌ده‌ربیی، تاقانه

13. (تووشکردن) دووچارکردنی یهکیک به جوړه تهمنیهک

14. (تووماته) د. تهماته

15. (تهرال) ز پیاوی تهمل

16. (تهرپوش) د تهرپوش

17. تیگه‌یشتن: وادار بوون و زانیینی شتیک که له‌مه‌پیش نه‌زانرابی_ تیگه‌یشتوو: مه‌ردومی زیبره‌ک و ژبیر_ تیگه‌مین: تیگه‌یشتن_ تیگه‌میو: تیگه‌یشتوو_ تیگییران: برییتی‌یه له‌زور هاتن بویه‌کیک. برییتی‌یه له ده‌مقالی دوو که‌س_ تیگییر کردن: گییر کردنی شتیک له شتیک. برییتی‌یه له‌زور هینان بویه‌کیک_ تیگییران: تیگییران

18. چیشت: خوارده‌مهنی‌یه‌که به ناگر کولابی_ چیستانه: شتیکه له رووی و ملیفه‌ته‌وه ئه‌دری به پییشه‌گه‌ران له‌پاش ئه‌وه‌ی که کاریکت بو ته‌واو بکات_ چیشتخان: چیشتخانه_ چیشتخانه: جیگایه‌که هه‌ر چیشتی تیا لی بنری_ چیشتکه‌ر: که‌سیکه پییشه‌ی هه‌ر چیشت لینان بی_ چیشتن: چه‌شتن_ چیشته‌خو‌شه: برییتی‌یه له تفاقی چیشت_ چیشته‌قولی: کو کردنه‌وه‌ی چه‌ن جوړه خوارده‌مهنی‌یه که له‌لایه‌ن چه‌ن منالیکه‌وه و دابه‌ش کردنیته‌ی له ناو خو‌یانا_ چیشته‌کولین: چیشته‌خو‌شه_ چیشته‌نگاو: کاتی هه‌تاو گه‌رمبوون له پش نیوهر رو‌دا_ چیشته‌نو‌یز: نو‌یزیکه که له چیشته‌نگاوانا نه‌کری_ چیشته‌کردن: چه‌شکه کردن

19. چیپرۆک: سه‌رگوزه‌شته‌مو داستان

20. چه‌پاله) پار چه‌یه‌که له هندی

21. (چه‌ترکردن) هه‌لپاچینی درمخت بو ئه‌وه‌ی سه‌ره‌که‌ی وه‌ک چه‌تری لی بیت و خو گی‌فکردنی قه‌له‌موون و تاووس.

22. (خشنده) گیانداریکه له‌سه‌ر سک به‌روا وه‌ک کرم و مار.

23. (خه‌رناز) نازکردنی یه‌کیک که لئی نه‌یه‌ت.

24. خو‌له‌میش: خو‌له‌که‌وه، خو‌له‌مرر، خولی، خو‌له‌میش، خو‌لی شتی سو‌تاو

25. خو‌مالی: شتی تاییه‌تی که بو مالی خو‌نت کردبی

26. (رابواردن) کات به‌سه‌ر بردن.

27. (راچله‌کان) داچله‌کان

28. به‌سییده: کورر و کچیکه که قه‌دره بووبن

29. سه‌ر گول: یه‌که‌م چا له قوریه‌ی تازه دم بوو که یه‌شتا ناوی به‌سه‌را نه‌کیشرابیته‌وه

30. سه‌لیلانک: ره‌ورره‌وه‌ی منال که پی‌ی ئه‌روا تا فیری پی‌ی گرتن ئه‌بی

31. سه‌ماکار، سه‌ماکه‌ر: که‌سیکه که سه‌ما بکا_ سه‌ماگه: شو‌ینیکه به‌تاییه‌تی دروست کرابی بو سه‌ما تیا کردنی

32. سه‌وداویی: شتی‌که بۆ ده‌ردی سه‌ودا خراپ بی. سه‌ودایی_ سه‌ودایی: که‌سی‌که ده‌ردی سه‌ودای پیوه بی

33. (س‌ریش) شتی‌کی لینجی که‌شدار ئه‌هار پته‌وه و به‌ ئاو نه‌گیر پته‌وه بۆ به‌ یه‌که‌وه لکاندنێ کاغ‌ز و هه‌ندی شتی تر.

34. (شلوفه) باو باران و به‌رفی‌که که به‌ یه‌که‌وه به‌باریت.

35. (قاوقاو) بانگه‌بانگ

36. (قایمه‌کردن) قایمه‌کاری

37. کار دۆست: که‌سی‌کی ژیری زانای دانای وردی تی‌ببین

38. گراوه: جزیره

39. گراویی: دل‌داری و خوشه‌ویستی به‌ دل، ده‌زگیران. دل‌دار

40. گرروگال: وورته‌وورته‌ی منالی ساوا له‌ پێش زبانه‌گرتنیا

41. گواره: جو‌ره خشلێ‌که ژنان ئه‌یکه‌نه گوئی‌ان

42. لوبیا (ماش‌ی سپی)

43. لیبووردن: لی‌خۆش‌بوون_ لیبووردو: که‌سی‌که زۆر چاوپۆشی بکا_ لیبوورده: که‌سی‌که لی‌ بوردنێ زۆر بی_ لیبوونه‌وه: ته‌واو کردنی کاریک و ده‌ست لی‌ هه‌ل‌گرتتی. جیا‌بوونه‌وه‌ی شتی‌ک له‌ شتی‌ک: کتیه‌که پرره‌یه‌کی لیبوته‌وه

44. (مارماسی) جو‌ره ماری‌کی ئاویی به‌سه‌زمانه له‌ ماسی ئه‌چیت.

45. (ماسکه) که‌سی‌که که‌ روخساری خۆی بگوریت.

46. (مه‌وج) پێخه‌فیکه وه‌ک جاجم به‌لام ئه‌م له‌ ده‌زوو دروست ئه‌کریت.

47. (مه‌یدان نانه‌وه) ئاماده‌کردنی مه‌یدانی‌که بۆ یاری‌ی تیاکردن.

48. مییران: ووته‌یه‌که له‌ رووی ریزه‌وه به‌ پیاوێکی گه‌وره ئه‌وتری

49. ناوکه خوشه: ناوکی به‌ری درمخت که له‌خویا شیرین و خوش بی

50. یه‌غان، یه‌غدان: سه‌ندووقی گه‌وره

از بین این کلمات تعدادی فارسی است، برخی فرنگی است، مثل «تماته» که نه تنها در مناطق کردنشین، بلکه در برخی جاهای دیگر ایران نیز به‌همین شکل به‌کار می‌رود.

همان‌طور که پیشتر آمد این فرهنگ برای رفع نیاز مخاطبان است و به‌نظر می‌رسد مخاطبان نوآموز موردنظر او باشند زیرا اطلاعاتی که در فرهنگ آمده، بسیار ابتدایی و اولیه است.

زبان فارسی

زبان فارسی یکی از بزرگترین زبان‌های ایرانی است که امروز بدان تکلم و کتابت می‌شود، مانند هر زبان دیگری، آمیخته‌ای از زبان‌های مختلف است. با برخی از زبان‌ها خویشاوند و هم‌ریشه است و با برخی دیگر از طریق هم‌جواری، در آمیختگی یافته است. در زبان فارسی لغات کهن و باستانی، پارتی، پهلوی، هندی، عربی، ترکی، مغولی و اروپایی یافت می‌شود. زبان فارسی به لحاظ تأثیر در زبان‌های عربی، ترکی، اردو، کردی و زبان‌های اروپایی شایان توجه است.

زبان فارسی در میان زبان‌های متعدد ایرانی، یگانه زبانی است که در قاره آسیا به مقام و نفوذی دست یافته است که سایر زبان‌ها بدان نرسیده‌اند و در حوزه تمدن اسلامی تا مدت‌ها زبان دوم جهان اسلام به‌شمار می‌رفته است. برخی از سلاطین عثمانی به این زبان شعر می‌سروده‌اند. این زبان در ایران، افغانستان و تاجیکستان زبان رسمی است و در کشورهای پاکستان، هندوستان، عراق و کشورهای حوزه قفقاز نیز بدان تکلم می‌شود. در برخی از دانشگاه‌های کشورهای همسایه، اروپایی، آمریکا کرسی‌های زبان فارسی برقرار است. طبعاً نوشتن فرهنگ لغت از ضروریات این زبان است. «فرهنگ‌نویسان معمولاً به معنی تکواژهای واژگانی یا قاموسی می‌پردازند. مراد از این تکواژها آن است که این نوع واژه‌ها به‌تنهایی به صورت واژه‌های ساده به‌کار روند یا پایه واژه‌ها را در واژه‌های فعل یا غیرفعل تشکیل دهند. این نوع تکواژهای واژگانی فهرستی باز تشکیل می‌دهند. زیرا ممکن است، در طول زمان از آن‌ها کاسته شود یا بر آن‌ها افزوده گردد. تکواژهای واژگانی چهار دسته هستند: پایه فعل، اسم، صفت و قید» (مشکوه‌الدینی، 1391: 28-27). او در کتاب دیگری تکواژهای واژگانی را پنج دسته دانسته است؛ و حرف اضافه را بر مجموعه بالا افزوده است (مشکوه‌الدینی، 1388: 28-15). صادقی تعداد واژگان مرکب را در فرهنگ‌های لغت، بیشتر از کلمات مشتق دانسته است، زیرا «خاصیت ترکیب‌سازی فارسی بیش‌تر از امکانات آن برای ساختن کلمات مشتق است. این الگو بارور و سازنده است و بسیاری از گروه‌های نحوی و جمله‌ها نیز به صورت کلمات مرکب درآمده‌اند که تعداد کلمات را افزایش داده‌اند» (صادقی و ارژنگ، 1358: 138).

تحول واژگان

واژگان یکی از عناصر زبانی هستند که بیش از سایر واحدهای زبانی تحول می‌یابند. «در هر زبانی از جمله زبان فارسی، تحولات واژگان روزانه است. زیرا عوامل اجتماعی گوناگون سبب می‌شود که هر زبانی تحت تأثیر عامل‌های خارجی قرارگیرد. پیوند فرهنگی زبان فارسی با زبان عربی سبب شده که در زبان فارسی تعداد واژه‌های عربی قابل توجه باشد» (ابوالقاسمی، 1385: 34). فرشیدورد علاوه بر دلایل فرهنگی، به دلایل «دینی، سیاسی و اجتماعی» (1362: 7) زیادبودن واژگان عربی در فارسی‌اشاره کرده است.

یکی دیگر از دلایل حضور واژه‌های غیرفارسی در زبان فارسی «ارتباط با کشورهای غربی و ورود وسایل اختراع‌شده یا کشف‌شده جدید است که سبب شده واژه‌های زیادی برای نامیدن آن‌ها به زبان فارسی راه پیدا کند یا این‌که فارسی‌زبانان بخواهند معادلی برای آن بسازند یا از میان واژه‌های موجود معادلی برای آن انتخاب کنند. یکی از عوامل تغییر معنی واژه کاربرد مجازی و کنایی آن‌ها است.

شباهت‌های لفظی و معنوی هر دو از عامل‌های تغییر معنی واژه است. مثلاً «رویه»، واژه‌ای است عربی به معنی «تفکر». اما در فارسی امروز به معنی «روش» به‌کار می‌رود، زیرا رویه و روش به لحاظ واژگانی باهم شبیه‌اند. یا «تهور» در زبان عربی به معنی «طرف افراط غضب» و شجاعت «طرف اعتدال غضب» است اما امروز فارسی‌زبانان، بدون توجه به جنبه‌های افراطی و اعتدالی این دو واژه، آن‌ها را در معنای هم به‌کار می‌برند» (ابوالقاسمی، 1385: 34).

فرهنگ معین

فرهنگ معین یک فرهنگ تک‌زبانۀ فارسی است، یعنی هم مدخل‌ها و هم معادل‌های آن‌ها به زبان فارسی است و درشش جلد تنظیم شده است. به عبارتی دیگر، یک فرهنگ تألیفی است نه ترجمه‌ای.

روش فرهنگ معین

روش این فرهنگ آمیخته‌ای است از روش چند فرهنگ لغت ایرانی و غیر ایرانی، از جمله المنجد (عربی - عربی)، استینگاس (فارسی - انگلیسی)، میلر (فارسی - روسی)، وبستر (انگلیسی - انگلیسی)، بروکهاوس (آلمانی - آلمانی)، لاروس (فرانسوی - فرانسوی) که با فرهنگ فارسی مطابقت داده شده است. بنا به گفته دکتر معین عنایت و توجه به لاروس کوچک بیشتر بوده، زیرا مورد استقبال ایرانیان قرار گرفته است (معین، 1364: چهل و هشت).

این فرهنگ بر اساس 300/000 فیش، طی 20 سال باهمراهی و همکاری گروهی از دوستان، همکاران و دانشجویان تنظیم شده و شامل یک مقدمه و سه بخش (لغات، ترکیبات خارجی و اعلام) است. اسامی همکاران با ذکر مشخصات در مقدمه آمده، اما نام دانشجویان به دلیل کثرت ذکر نشده است. تعداد واژه‌ها بیش از اعلام و ترکیبات خارجی است، و تعداد ترکیبات خارجی از اعلام بیشتر است. معادل‌ها بیش از آن‌که ابداعی باشد گزینشی است و از میان مجموعه معادل‌هایی که در زبان فارسی رایج است و در سایر فرهنگ‌ها ثبت شده، انتخاب شده‌اند. معین در فرهنگ خود هم به واژگان زنده پرداخته و هم به واژگان مرده. مراد از واژگان زنده و مرده این است که: «زنده یعنی آنچه اکنون رایج است و مرده یعنی کلمه‌ای که سابق رایج بوده، ولی امروز به‌کار نمی‌رود» (فرشیدورد، 1361: 79).

بخش اول - لغات

بخش لغات شامل تعداد قابل توجهی از لغات و اصطلاحات فارسی، عربی، ترکی، مغولی، هندی و لغات کاربردی زبان‌های اروپایی در زبان فارسی است. در نتیجه، در این فرهنگ، نه تنها لغات فصیح به‌کاررفته در متون نظم و نثر کهن فارسی، مورد توجه قرار گرفته، بلکه لغات غیرفصیح، متداول و عامیانه نیز در این فرهنگ یافت می‌شود. ساختار کلمات، و زبانی که کلمه از آن به زبان فارسی منتقل شده است ذکر گردیده است. در این بخش افزون بر این‌که معنی متداول کلمات نوشته شده، معنای مجازی و کنایی، اصطلاحی و کاربردهای خاص آن‌ها نیز نوشته شده است. در مواردی از شاعران و نویسندگان قدیم و معاصر نیز شاهد مثال آورده شده است. در حجم نمونه‌ای که به طور اتفاقی در این مقاله مورد استناد قرار گرفته 50 لغت و اصطلاح که شامل، تک‌واژ، کلمات مرکب و مشتق، کلمات دخیل و ... اعم از واژه‌های زنده و مرده، فرنگی و گویش‌های محلی در ایران، از شش مجلد، تحلیل شده است.

فارسی:

1. آسگون: [as- gun]، (صفت مر) مانند آسیا، چون آس، رحوی.

2. ادویه کوب [advie - kub] [ع.ف.] [افا، ص.مر]: ادویه سا

3. اسوار: [as- var] ر.ک. [سوار - أسوار]، (ص).

(1) سوار؛ مقابل پیاده

(2) عنوانی که ایرانیان باستانی به مردان دلیر آزاده می‌داده‌اند ج. اسواران.

4. بدگوه: [bad – gaw (ow) har] (ص.مر)

(1) بداصل، بدنژاد

(2) بدذات، مقابل نیک‌گوهر.

5. پاک‌مهر: [p- mehr] (ص.مر)

آن‌که دوستی او آمیخته به غرض نباشد، صفی، صفیه.

6. تخت‌ساب [taxte/a - sab] (تخت‌سای) (ص.فا، اُمر): نوعی سوهان که بدان تخته را می‌سایند، یکی از انواع سوهان‌های مورد استعمال خاتم‌سازان که عاج آن ریز است.

7. چقرمه [ceyerma (e)] این لغت در گیلکی [caxartama] تلفظ می‌شود. (ا)

(1) غذایی از گوشت و تخم مرغ و پیاز

(2) هر چیز سخت چون چرم و مانند آن

8. خُره‌بندی [xoraɛ band- i] (ح.ا.مص.) تعیین خره، تعیین گردش یا مدار آب (آبیاری)

9. دادنامه [dad – nama (a)] (ا.مر) (حق)

ورقه‌ای که حکم دادگاه را بر آن نویسند؛ حکم آماده ابلاغ، ورقه حکمیه

10. دلاویز [d. aviz] [= دل آویز - دل آویزنده]، (ص.فا)

(1) مطلوب، مرغوب، دلخواه.

(2) خوشبو، معطر

11. دی به‌مهر [day – be - mehr] (ا.مر)

روز پانزدهم از هر ماه شمسی

(2) جشنی که در روز پانزدهم از ماه دی برپا می‌داشتند.

12. عنابی [onnab - i] (ص.نسب.)

منسوب به عناب (ه.م.) به رنگ عناب، سرخ‌رنگ.

13. کرس [kors] [= کرسه + کورس] (ا)

(1) پیچ و خم، چین و شکن (موی، جامه و غیره)

سر بتاب از حسد و کینه پرمکر و فریب/ برکش از گردنت این جامه پرگرس و فریب (ناصر خسرو؛
آنندراج)

صح. شعر مزبور در آنندراج چنان است که در بالا آمده ولی در دیوان ناصر خسرو ص. 42 چنین است:

سر بتاب از حسد و گفته پرمکر و دروغ/ چوب بر پرمغز فخر بر جامه پرگرس و اریب

(2) موی مجعد

(3) موی پیچه، موی باف

14. کوزه پشت: [kuza (e) post]

کوز پشت، گوژ پشت

15. گوشه پسله: [g- pasala (e)]

(1) (ا مر) (عم) جای دور افتاده

(2) (ق) (عم) در نهان، پنهانی (لغ).

16. گیتی آرای: [giti] (په) [ara (y)] = [گیتی آراینده]

(1) (ص) فا) زینت دهنده جهان

(2) (کن) خالق عالم، خدا

(3) (کن) پادشاه

(4) (ا) (گیا) گل گیتی

15. مهر رخ: [mehr - rox] (ص. مر).

دارنده چهره‌ای چون آفتاب تابان

آمد ازو در وجود، کودک فرخنده‌ای/ سروقده گل‌عذار، مهر رخ مه‌لقا (هاتف، چا. 2، وحید، ص. 108)

16. ناآجده: [na – ajeda (e)] (ص. مف).

(1) آجیده نشده

(2) سوراخ نشده، ناسفته

(3) نااندوده، آنچه که بدون روکش است. (مق. آجده).

17. نالیدن: [Nal -idan]، [مانوی، پهلوی] (مص ل)

(نالیدن، نالد، خواهد نالید، بنال، نالنده، نالان، نالید، نالش، ناله)

نالهم کردن، فریاد و فغان کردن،

نبیند خویشان و پیوستگان/ نبیند نالیدن خستگان (شاه. لغت).

(2) شکایت کردن، گله کردن، «از کوتاهی عمر می‌نالی»؟ (لباب‌الالباب. نف. 2)

(3) دعا کردن با زاری، تضرع کردن،

چندان دعا کن در نهان، چندان بنال اندر شبان/ کز گنبد هفت آسمان در گوش تو آید صدا

(4) نغمه محزون سردادن، آواز حزن‌انگیز خواندن

طرفه مرغان بر درخت دین همی نالند زار/ اندر آن گلزار جاننت را نوازی زار کو؟ (سنایی. مصف. 303)

(5) بانگ برداشتی، خروشیدن «و اگر هیچ چیزی آلوده بر آن رنگ افکند بنالد چنان‌که رعد بنالد» (تاریخ سیستان، لغ)

(6) تظلم کردن، دادخواهی کردن، «و هر کس که پیش خواجه بزرگ رفت و بنالید، جواب آن بود که کار سلطان و عارض است و مرا در این باب سخنی نیست» (بیهقی، لغت).

(7) رنجیدن

(8) مریض شدن، بیمار شدن «مسکین این فال بزد و راست آمد و دیگر روز بنالید و شب گذشته شد. آنجا دفن کردند» (بیهقی، لغت).

18. ناوبر [nav bar] = ناوبرنده، (ص. فا)

کسی که کشتی را راه برد، راننده کشتی.

19. نستک [nestak] (ا) پنبه‌زده و باریک پیچیده.

نیک‌نما: (ی) [N. noma/ Y] نیک‌نماینده (صفت فاعلی)

(1) نیک‌کننده، خوبی‌کننده

(2) محسن، نیکوکار

نیک‌نمای بد نتواند نمودن (قابوس‌نامه)

20. هشیلک: [haspolak] (ا. صت.) آوازی است که کبوتربازان به وقت کبوترپرانند با دو سر انگشت دست از دهان بیرون کنند.

20. یونجه‌زار: [] (ا. مر.) (گیا) زمینی زیر کشت یونجه.

ترکی:

21. خیل‌تاش [xayl (xeyl) tas] (ع - ترکی)

(1) سپاه‌یانی که از یک خیل و یک واحد نظامی‌اند.

(2) گروه نوکران و غلامیان از یک خیل

(3) صاحب خیل، فرمانده سپاهیان، امیر

عربی -

22. تقسیم: [taysim] ، [ع]

- (1) (م. مر)، بخش کردن، قسمت کردن، بخشیدن.
- (2) (حساب) بخش کردن عددی بر عددی دیگر.
- (3) (ا) بخش، قسمت، بهره
- (4) (حساب) بخش، یکی از چهار عمل اصلی و آن عملی است که توسط وی عددی بر عدد دیگر بخش کنند تا معلوم شود که عدد اول چند برابر عدد دوم است. مثلاً اگر 10 را بر 5 تقسیم کنیم، نتیجه 2 است. پس 10 دو برابر 5 است. 10 را مقسوم (بخشی)، 5 را مقسوم علیه (غشیاب) و 2 را خارج قسمت (بهره) گویند. اگر پس از تقسیم چیزی اضافه ماند، آن را باقی مانده (مانده) گویند. مثلاً باقیمانده تقسیم 11 بر 5، 1 است. ج. تقسیمات.

23. منزحف: [monzahef] [ع. انزحاف] (ا. فا).

- (1) دورشونده از اصل.
- (2) (ع.ر.) تغییر یافته از لحاظ وزن عروضی، شعری که وزن آن مختل و خارج از قاعده عروضی باشد. بیت فرومایه این منزحف/ قافیه هرزه آن شایگان (خاقانی، س.ج. 343)

24. ماوراءالنهر: [mavara – an - nahr] (ع.)

یکی از گوشه‌های مخصوص راست پنجگاه است که شباهت به افشاری دارد.

عربی - فارسی:

25. حسد بردن: [hasad- bordan] [ع - فعل]، (مص ل) زوال نعمت کسی را خواستن، رشک بردن.

طلایمدار: [t. dar] (ع. ف) طلایه دارنده، ر. ک. طلایه (ص. فا)

- (1) امیر طلایه، رئیس جلوداران، فرمانده، مقدمه سپاه.
- (2) هر یک از افراد طلایه
- قدمگاه [y- gah] (ع - فا)، (ا مر)
- (1) جای قدم نهادن، جای گام
- (2) طهارت‌خانه، مبال، بیت‌الحکماء
- (3) جایی که پای پیامبری یا امامی یا ولی‌ای بدانجا رسیده باشد، محلی که اثر پایی در سنگ و جز آن پدیدار است و گمان برند که جای پای پیامبری یا امامی است.
- قدمگاه آدم (کن) سرانندیب (زیرا که گویند حضرت آدم نخستین بار در روی زمین بدانجا قدم نهاد).

26. مباح کردن: [Mobah -kardan] [ع. فا.] (مص م.)

- 1) حلال کردن: «به آنچه الله تعالى ويرا مباح کرده بود از زنان ...» (کشف الاسرار، 2: 142).
2) جایز داشتن.

27. **مربع نشین**: [morabba - nesin] [ع. ف.] = [مربع نشینده] (ص. فا.) چارزانو نشینده، شاه مربع نشین (کن.) کعبه

خانه خدایش خداست، لاجرمش نام هست/ شاه مربع نشین، تازی رومی خطاب (خاقانی، سج. ، 42)

27. **وجع ناک** [vaja _ nak] [ع. ف.] (ص. مرک)

آنچه تولید درد کند، دردآور.

29. **هاله وار**: [hale - var] به شمل حلقه ماه، دایر موار، حلقه دار.

کلمات عربی بر ساخته فارسی زبانان

حق البوق [hay - ol buy] [ع. - معر.] (ا. مر.) (عم)

باج سبیل

معر ب: -

30. **سندروس** [sandarus] [معر ب یونانی saraxe]، (ا).

1) (گیاه) سرو کوهی

2) (گیاه) صمغی که از گونه ای سرو کوهی استخراج می شود و در طب قدیم مورد استعمال بوده است. ضمنا از آن در ساختن دانه تسبیح یا گردن بند استفاده می کرده اند. از مخلوط سندروس و روغن بزرک روغنی به نام روغن کمان حاصل می کرده اند که از آن جهت چرب کردن کمان استفاده می شده است. حجر السندروس.

3) (گیاه) تیریزی

4) (گیاه) نارون

اروپایی:

31. **لیبرالیسم** [LIBERALISM] (فر.) LIBERALISME

1) نظریه طرفداران آزادی که در تعامل سوسیالیسم و رهبری قرار دارد.

2) (اختصاصا) فرضیه ای که طبق آن دولت نباید در روابط اقتصادی افراد و اشخاص، طبقات جامعه یا ملت دخالت کند.

کلمات هم نویسه از زبان های مختلف

32. **واتگر** [vat - gar]

1) سخنور، سخنگو

(2) قصه‌خوان

(3) شاعر

33. واتگر [vat - gar]

پوستین‌دوز

نهاده روی به حضرت چنان که رو به پیر/ به تیم واتگران آید از در تیماس (ابوالعباس عنبر، لفا. ا. ق. ص 141)

34. وزان [Vaz-an] [وزیدن] (ص. فا) وزنده

35. وزان [vazzan]، [ع.] وزن کننده، سنجنده، وزان سخن: سخن‌سنج.

نا کند تقطیع این وزن وزان سخن/ فاعلاتن فاعلاتن، فاعلاتن فاعلات (انوری)

36. وزان [vezan]، [ع.] (ا مص) همبستگی. «و نگذارد که نااهل بدگوهر خویشان را در وزان احرار آرد» (کلیه)

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این فرهنگ آن است در معادل‌گزینی‌ها و معادل‌سازی‌ها به لحاظ زمانی تفکیکی قائل نشده است. به عبارت دیگر نگاه در زمانی و هم‌زمانی ندارد. همان‌طور که می‌دانید واژه‌ها نیز به عنوان یک پدیده انسانی حیات و ممات دارند. در دوره‌ای یک معنی خاص دارند و در دوره‌ای دیگر به دلیل تحولات زبان و نیز اجتماعی، فرهنگی یا هر عامل انسانی دیگری آن معنی را از دست می‌دهند. اما در این فرهنگ به دلیل نگاه سنتی به زبان بدون نظر به تحولات معنایی واژه‌ها عمل شده است. به عنوان مثال در معنی دلاویز در بخش دوم معادل «خوشبو و معطر» آمده است که طبعا معنی کنونی آن نیست و جنبه تاریخی دارد. این معنی برگرفته از شعر مشهور سعدی در گلستان است:

گلی خوشبوی در حمام روزی/ رسید از دست محبوبی به دستم

بدو گفتم که مشکی یا عبیری/ که از بوی دلاویز تو مستم

بگفتا من گلی ناچیز بودم/ ولیکن مدتی با گل نشستم.

در تمامی موارد نقش دستوری کلمات ذکر و به بسیط یا مرکب بودن کلمات اشاره شده است. کلماتی که با فعل ساخته شده‌اند مانند: دلاویز و نیکی‌نما(ی)، کاربردشان به لحاظ صرفی مشخص شده است.

تعدادی از کلمات تحت عنوان ترکیبات فعلی ساخته شده‌اند که متأسفانه در حجم نمونه آماری این پژوهش نیامده است. از قبیل: آب از آب تکان نخوردن، آب از سرچشمه گل‌آلود بودن. اغلاط مشهور، کلمات مصحف یا محرف مانند دیباجه که مصحف دیباجه است در این فرهنگ توضیح داده شده است.

تلفظ دقیق هر کلمه با الفبای لاتینی معمول خاورشناسان (زبان‌شناسان آلمانی) ضبط شده است. اصل و ریشه هر کلمه همراه با منشأ زبانی آن در [] آمده است. ریشه کلمات فارسی اگر در زبان‌های باستان، اوستایی، پهلوی، و ... در دست بوده، ذکر شده است وگرنه از لهجه‌های محلی استفاده شده است.

معانی و مفاهیم

معانی مختلف هر کلمه با عدد مشخص شده است. تقدم و تأخر معانی متعدد یک لغت به ترتیب الاهم فالاهم و معانی حقیقی و مجازی، با در نظر گرفتن نقش دستوری صورت گرفته است. در تعریف لغات علاوه بر فرهنگ‌های فارسی، از فرهنگ‌های اروپایی نیز استفاده شده است. نوع لغت به لحاظ ادبی، علمی، هنری، و ... مشخص شده است. در مواردی شاهد مثال برای کاربرد کلمه از متون کهن آمده است.

ترکیبات خارجی

ترکیبات خارجی به سبک لاروس بین لغات و اعلام جا داده شده است. این ترکیبات از زبان‌های عربی، ترکی و اروپایی است که در متون نظم، نثر و زبان محاوره کاربرد دارد. این ترکیبات ممکن است کلمات مرکب باشند یا جمله. مؤلف علت جداسازی این نوع ترکیبات را «حفظ مشخصات اصلی زبان و نیافتن حق مدنیت و تابعیت در زبان فارسی» (همان، شصت و پنج) اعلام کرده است.

این نوع ترکیبات، صورت تحریری زبان اصلی را حفظ کرده‌اند اما به لحاظ تلفظ تابع زبان فارسی هستند. نه به نقش دستوری آن‌ها اشاره‌ای شده، نه شاهد مثالی ذکر شده است. در حجم نمونه یک مورد ذکر شده است: بکرة و عشیا.

اعلام

اعلام شامل اعلام تاریخی، جغرافیایی، ادبی، اشخاص تاریخی (پادشاهان، امیران، وزیران، خاندان‌های معروف، سلسله‌های سلاطین، وقایع تاریخی، جنگ‌ها، معاهدات) آثار ادبی، آثار هنری و موزه‌ها است. درجه اهمیت اعلام بر اساس ایرانی بودن، اسلامی بودن و مربوط بودن به سایر ممالک است. از شخصیت‌های زنده نامی به میان نیامده است. شاهد برای اعلام ذکر نشده است. سال‌ها به مناسبت، شمسی، قمری و میلادی ذکر شده است. اعلامی که که در این پژوهش به طور رندوم برگزیده شدند عبارتند از: خایدالو، طاش کبری زاده، عرش سبایی، فیثاغوریان، گینون، منام و هاروت و ماروت.

37. خایدالو: [xaydalū] (خیدلو)

شهری در عیلام قدیم که خرابه‌های آن نزدیک خرم‌آباد کنونی می‌باشد.

38. طاش کبری زاده: [tas – kobra zada]

احمد بن مصطفی بن خلیل دانشمند ترک (968-901 ه.ق.) چون به سن رشد رسید با مادر خود به آنقره رهسپار شد و در آنجا به قرائت قرآن مشغول گردید. سپس با مادر و پدر خود به شهر پروسه بازگشت و نزد پدر قسمتی از لغت عرب را تحصیل کرد و آنگاه نزد علاءالدین یتیم صرف و نحو عربی را آموخت و مدتی هم نزد عم خویش قوام‌الدین قاسم به تحصیل علوم عربیت و منطق پرداخت و سپس مجدد نزد پدر و بعد نزد دایی خود مشغول تحصیل حکمت و کلام شد و از آن پس به به شاگردی گروهی از دانشمندان عصر مفتخر آمد. در سال 931 در مدرسه دیمتوقه و سپس در سال 933 به مدرسی مدرسه مولی حاج حسن در شهر استانبول منصوب گردید. در سال 936 به سمت استادی مدرسه اسحاقیه اسکوب تعیین شد و بدانجا منتقل گردید. بار دیگر به استانبول رفت و در 942 در مدرسه قلندرخان به سمت استادی اشتغال ورزید. در 944 ویرا به مدرسه مصطفی پاشای وزیر انتقال دادند و در سال 945 به یکی از دو مدرسه مجاور ادرنه منتقل شد. در 946 در یکی از مدارس هشتگانه به تدریس پرداخت. در 951 به مدرسه سلطان بایزید انتقال یافت و بار دوم به مدرسی یکی از مدارس هشتگانه منصوب شد. از آثار

اوست: شرح تجرید سید شریف جرجانی، شرح قسم سوم از مفتاح العلوم سکاکی، شرح فوائد الغیاثیه، مختصری در علم نحو بر منوال مختصر بیضاوی. شقائق النعمانیة من علماء دولة العثمانیه مفتاح السعاده در موضوعات علوم، نوادر الاخبار فی مناقب الخیار که معجمی است در تراجم احوال، الشفاء فی دواء الوباء.

به نظر من اطلاعات منسجم نیست.

39. عرش سبایی: [ars - e - sabai]

منسوب به سبا، عرش بلقیس.

37. فیثاغوریان [fisayur iy an] ج. فیثاغوری منسوب به فیثاغورس. پیروان فیثاغورس و طرفداران مکتب فلسفی وی. این گروه در باب هیأت عالم رأیی اخصوص دارند. به کرویت زمین پی برده‌اند، ولی به یک کانون آتش ناپیدا، قایلند که مرکز و محور عالم و مظهر الوهیت است و زمین و خورشید و ماه و سیارات (عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل) و ثوابت گرد آن می‌چرخند و چون ده را عدد جامعہ کامل می‌دانستند معتقد به وجود یک کره زمین نامرئی نیز بودند تا عدد کرات ده باشد و موجبات دیگر نیز برای این عقیده داشتند و چنین فرض می‌کردند که فاصله‌های کرات از یکدیگر به نسبت فاصله‌های اعدادی است که نغمات آواها را می‌سازد و درک نمی‌نماید و همچنان که اجسام هر یک عددی هستند ارواح نیز اعدادند و جزیی از روح جهان و اخگری از آتش علوی و برقی از فکر الهی می‌باشند، جاوید و نمردنی هستند، جز این که در سیر خود بر حسب چگونگی و زندگانی تن از درجه خویش پست‌تر یا بالاتر شوند یا به جای خود می‌مانند

گینون [ginyon] جیوانی پیترو ویلونزن و اهنکساز ایتالیایی (1774-1709) وی مونات‌ها و کنسرواتورهای بسیار ساخته است.

منام [menam] مهم‌ترین رود کشور تایلند که از شهر بانکوک، پایتخت تایلند، می‌گذرد و وارد خلیج سیام می‌شود. طول این رود 1200 کیلومتر است.

هاروت و ماروت [harut va marut] نام دو تن از فرشتگان افسانه‌ای که به زمین آمدند و مرتکب گناه شدند و در چاه بابل زندانی شدند. داستان هاروت و ماروت از قصص بسیار کهن است. دو کلمه نامبرده در السنه سامی نام دو فرشته محسوب می‌شده است و در ادبیات اوستایی به شکل دو واژه هئوروتات (کمال و رسایی) و امرتات (جاودانی) آمده و در ادبیات نامبرده این دو در ردیف هفت امشاسپندان محسوب شده‌اند، در ادبیات اسلامی (پارسی و تازی) به واسطه ذکر که در قرآن مجید از دو فرشته نامبرده شده نام آن دو بسیار مشهور و حتی ضرب‌المثل شده است. شرح حال این دو فرشته چنین است که این‌ها به زمین بابل نازل شدند و به علت گناهی که مرتکب شدند در چاه بابل آویخته شدند. هاروت و ماروت به خاطر آن که برای آموختن سحر به مردم جهت آشکار کردن مفاسد آنان به زمین آمدند و برای آزمایش و تنبیه دیگر فرشتگان معذب شدند مشهورند و به سبب این روایت نام هاروت و ماروت در سحرآموزی و حیل‌گری و عصیان و غرور، در ادبیات پارسی و تازی مثل گردید، فردوسی گوید:

گهی می‌گسارید و گه جنگ ساخت/ تو گفתי که هاروت نیرنگ ساخت.

نتیجه

همان‌طور که ملاحظه شد تعداد مساوی واژگان دو فرهنگ به گونه‌ای است که اطلاعات داده شده آن‌ها نزدیک به هم نیست. فرهنگ خال مختصر است، حتی در مواردی صرفاً به یک معادل اکتفا شده و اطلاعات داده شده در فرهنگ معین مفصل و نسبتاً مبسوط است. گرچه، در عنوان در مجموعه فرهنگ‌های متوسط زبان فارسی می‌گنجد. به عبارتی می‌توان گفت: فرهنگ خال صرفاً ارتباط محور است اما فرهنگ معین علاوه بر برقرار ارتباط با مخاطب در حوزه‌ای که لغت مطرح شده به میزان قابل توجهی دانش نیز در اختیار او می‌گذارد.

خال مخاطب عام را در نظر دارد اما معین بر اساس توضیحاتی که داده و نوع واژه‌ها و ترکیباتی که برگزیده و شواهد شعری‌ای که آورده و نیز برخی از لغات کهن، به نظر می‌آید که مخاطب دانشگاهی را در نظر داشته است.

تعریف‌نگاری‌های خال و معین تفاوت اساسی با هم دارند. شگرد خال برای انتخاب معادل و تعریف واژه این است یا از معادل‌های موجود فارسی برگزیده یا از دیگر گویش‌های زبان‌کردی اما معین عمدتاً از فرهنگ‌های دیگر استفاده کرده و ارجاع نیز داده گاهی معادل‌سازی کرده است.

هر دو مؤلف به لایه‌های معنایی واژه‌ها توجه دارند. اما سطح کار آن‌ها متفاوت است. خال مختصر و کوتاه به این مقوله پرداخته حال آن‌که معین لایه‌های معنایی گوناگون واژه را اعم از معنای روزمره، ادبی، کهن، استعاره‌ای برشمرده، به ترتیب و با شماره‌گذاری نوشته است.

معین در بسیاری از موارد به ریشه‌شناسی واژه توجه کرده و ریشه آن را در هر زبانی که بوده ذکر کرده است اما خال در باره ریشه‌شناسی واژه‌ها نظری ابراز نکرده است.

معین اطلاعات آوایی در باره واژگان داده است اما در فرهنگ خال این نوع اطلاع دیده نمی‌شود.

معین از تصویرگری در فرهنگ خود بهره برده است یعنی برخی از کلمات مانند گل‌ها، درختان، حیوانات، اشیاء و ... را با تصویر نیز نشان داده است. این ویژگی در فرهنگ خال مشاهده نشد.

خال مفردات و ترکیبات یک واژه را در ذیل هم می‌نویسد.

برخی از واژه‌های ضبط شده در فرهنگ خال مستکرد واژه‌های عربی است.

خال معنی ثانوی و مجازی برخی از واژه‌ها را نوشته است بی‌آن‌که ذکر کند که این معانی مجازی است.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (1385)، *ریشه‌شناسی (ایتمولوژی)*، چاپ سوم، تهران: انتشارات ققنوس.
- اسکندری، علی‌اصغر (1397)، «اضافه‌کردن چند مدخل و شاهد به فرهنگ جامع زبان فارسی جلد 1 و 2»، *نشریه آینه پژوهش*، ش. 173، صص. 128-121.
- اکبری‌زاده، فاطمه و آزاده زمانی‌فروش (1402)، «بررسی اصول فرهنگ‌نویسی و فرایندهای واژه‌گزینی (مطالعه موردی کتاب فرهنگ اصطلاحات ادبی عربی - فارسی)»، *نشریه پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی*، ش. 52، صص. 115-88.
- باطنی، محمدرضا (1363)، *در باره زبان (مجموعه مقالات)*، تهران: انتشارات آگاه.
- باطنی، محمدرضا (1367)، *چهار گفتار در باره زبان*، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه.
- بلومفیلد، لئونارد (1379)، *زبان*، علی‌محمد حق‌شناس، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بهرامی، عسکر (1392)، «برخی جنبه‌های واژگانی اشعار فوقی یزدی، نشریه دانش (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)»، ش. 112 و 113، صص. 116-103.
- چناری، عبدالامیر (1387)، «اختلاف تلفظ در زبان فارسی (به ویژه در نخستین هجای واژه‌ها)»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، ش. 58، صص. 52-29.
- خال، شیخ محمدی (بی‌تا)، *فرهنگی خال*، سه جلد، بی‌جا، چاپ‌خانه فردوسی.
- شریفی، ساغر و فریبا قطره (1398)، *درآمدی بر فرهنگ‌نویسی*، تهران: کتاب بهار.
- صادقی، علی‌اشرف و غلامرضا ارژنگ (1385)، *دستور زبان سال چهارم آموزش متوسطه عمومی فرهنگ و ادب*، تهران: سازمان کتاب‌های درسی ایران.
- فرشیدورد، خسرو (1361)، *عربی در فارسی*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فرشیدورد، خسرو (1362)، *مقدمه‌ای بر دستور زبان فارسی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- گیتی‌فروز، علی‌محمد (1392)، «برخی لغات نویافته در دیوان بدر چاچی»، *نشریه ادب و زبان*، سال 16، ش. 33، صص. 213-189.
- مشکوه‌الدینی، مهدی (1388)، *دستور زبان فارسی، واژگان و پیوندهای ساختی*، (با اصلاحات و اضافات)، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سمت.
- مشکوه‌الدینی، مهدی (1391)، *دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری*، ویرایش دوم، چاپ دوازدهم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- معین، محمد (1362)، *فرهنگ فارسی معین*، شش مجلد، چپ ششم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

REFERENCES

- Abolqasemi, Mohsen (1385), *Rishe-shenasi (Etymology)*, chap-e sevvom, Tehran: Entesharat-e Qoqnoos.
- Eskandari, ‘Ali-Asghar (1397), "Ezafe kardan-e chand madkhal va shahed be Farhang-e Jame‘-e Zaban-e Farsi jeld 1 va 2", *Nashriye-ye Ayene-ye Pazhuhesh*, sh. 173, ss. 121–128.
- Akbarizade, Fateme va Azade Zamani-Forush (1402), "Barrasi-ye osul-e farhang-nevisi va farayand-ha-ye vazhe-gozini (motale‘e-ye moredi-ye ketab-e Farhang-e Estelahat-e Adabi-ye ‘Arabi-Farsi)", *Nashriye-ye Pazhuhesh va Negaresh-e Kotob-e Daneshgahi*, sh. 52, ss. 88–115.
- Batani, Mohammadreza (1363), *Dar bare-ye zaban (Majmū‘e-ye maqalat)*, Tehran: Entesharat-e Agah.
- Batani, Mohammadreza (1367), *Chahar Gofar dar bare-ye Zaban*, chap-e dovvom, Tehran: Entesharat-e Agah.
- Bloomfield, Leonard (1379), *Zaban*, ‘Ali-Mohammad Haqqshenas, Tehran: Markaz-e Nashr-e Daneshgahi.
- Bahrani, ‘Askar (1392), "Barkhi janbeh-ha-ye vazhegani-ye ash‘ar-e Foqqi Yazdi", *Nashriye-ye Danesh (Markaz-e Tahqiqat-e Farsi-ye Iran va Pakestan)*, sh. 112 va 113, ss. 103–116.
- Chenari, ‘Abdol-Amir (1387), "Ekhtelaḥ-e talaffoz dar zaban-e Farsi (be vijeḥ dar nokhostin heja-ye vazhe-ha)", *Pazhuheshname-ye ‘Olum-e Ensani*, sh. 58, ss. 29–52.
- Khal, Sheykh Mohammadī (bi-ta), *Farhangi-ye Khal*, se jeld, bi-ja, chapkhane-ye Ferdowsi.
- Sharifi, Sagher va Fariba Qatre (1398), *Daramadī bar Farhang-nevisi*, Tehran: Ketab-e Bahar.
- Sadeqi, ‘Ali-Ashraf va Gholamreza Arzhang (1385), *Dastur-e Zaban-e Sal-e Chaharom-e Amuzesh-e Motavasete-ye ‘Ommumi Farhang va Adab*, Tehran: Sazman-e Ketabha-ye Darsi-ye Iran.
- Farshidvard, Khosrow (1361), *‘Arabi dar Farsi*, chap-e chaharom, Tehran: Entesharat-e Daneshgah-e Tehran.
- Farshidvard, Khosrow (1362), *Moqaddame-‘i bar Dastur-e Zaban-e Farsi*, Tehran: Bonyad-e Farhang-e Iran.
- Gitiforuz, ‘Ali-Mohammad (1392), "Barkhi loḡhat-e noyaḥte dar Divan-e Badr Chachi", *Nashriye-ye Adab va Zaban*, sal 16, sh. 33, ss. 189–213.
- Mashkūhoddini, Mahdi (1388), *Dastur-e Zaban-e Farsi, Vazhegan va Peyvandha-ye Sakhti* (ba eslahat va ezafat), chap-e chaharom, Tehran: Entesharat-e SAMT.

Mashkûhoddini, Mahdi (1391), *Dastur-e Zaban-e Farsi bar paye-ye Nazariye-ye Gashtari*, virayesh-e dovvom, chap-e davazdahom, Mashhad: Entesharat-e Daneshgah-e Ferdowsi.

Mo'in, Mohammad (1362), *Farhang-e Farsi-ye Mo'in*, shesh majalled, chap-e sheshom, Tehran: Entesharat-e Amir-Kabir.